پیام عسلویه

شماره ۲۴۵۸ ◄ یکشنبه ۱۹ فروردین ماه ۱۴۰۳

آیین نامه اخلاق حرفه ای روزنامه پیام عسلویه را در payameasalooye.ir بخوانید

همکاران ما در این نشریه: زهرا قدرتنما، سبحان قنبرپور، عبدالصمد شهریاری و ...

رتبه ۱
امتیاز ۴۳/۲

صاحب‌امتیاز: مؤسسه مطبوعاتی هوشمند رسانه امروز
مدیرمسئول: مازیار هوشمند
سردبیر: علی هوشمند
مدیر گرافیک: فاطمه فیصلی
صفحه آرا: محمد عباسی
نشانی دفتر مرکزی: بوشهر- خیابان طالقانی- بعد از پمپ بنزین وزیری- ساختمان شاتل- طبقه اول- واحد۲
تلفن: ۰۹۱۷۶۶۶۰۵۵۲
نمابر: ۰۲۱-۸۹۷۸۳۳۳۱
پست الکترونیکی: payameasalooye@gmail.com p.asalooye@gmail.com
وبسایت: payameasalooye.ir
چاپ: کارگر

خبر

«نونخ» سعید آقاخانی دوباره می‌تواند محبوب باشد؟

شبکه یک سیما چند روز پس از پایان پخش «زیرخاکی» جدید از امشب به استقبال «نونخ» جدید می‌رود.فصل پنجم سریال «نونخ» به دنبال محبوبیت چهار فصل قبلی به کارگردانی سعید آقاخانی و تهیه‌کنندگی مهدی فرجی و با فیلمنامه‌ای نوشته امیر وفایی ساخته شده است.این سریال قرار است از امشب پانزدهم فروردین‌ماه هر شب ساعت ۲۲ از شبکه یک سیما پخش شود.

با شروع ماه رمضان شبکه یک فصل جدید «زیرخاکی» به آنتن رسید و حالا نوبت به دستپخت جدید سعید آقاخانی رسیده و باید دید می‌تواند همچون فصل‌های گذشته اقبال مخاطب را به همراه داشته باشد یا به سرنوشت برخی از سریال‌های چند فصله دچار خواهد شد؟

تسنیم نوشت:البته تنوع لوکیشن، داستان‌های جدید با اقلیم‌های جدید نشان‌دهنده فرارِ سعید آقاخانی از کلیشه‌های احتمالی و فضای خسته‌کننده و تکراری فصل‌های قبلی است که این امکان را برای بالا بردن عوامل جذابیت این سریال بالا خواهد برد. البته باید منتظر ماند و از امشب این سریال را دنبال کرد و در چند قسمت آتی تحلیل بهتری را از فصل پنجم «نونخ» داشته باشیم.

سعید آقاخانی، حمیدرضا آذرنگ، سیروس میمنت، کاظم نوربخش، هدیه بازوند، ندا قاسمی، پاشا جمالی، ماشاءالله ورویی، صهبا شرافتی، مجید یاسر، سیدحسین موسوی، رضا رشیدی، سیروس سپهری، مهرنوش طوسی، افشین ملکی، علی اخوان، ماهرخ یخچال، پروانه لطفی، ساناز سماواتی، نارین ایوبی، نسرین مرادی، هدی استواری، آتنا مهیاری، سوژین حسن‌پور، رضا خداداد بیگی و ... بازیگرانی هستند در این فصل به ایفای نقش پرداختند.

پیشخوان

شماره دوم مجله «هورام» چاپ شد

دومین شماره «هورام» گاهنامه تخصصی ادبیات کودک و نوجوان منتشر شد.

شماره دوم مجله «هورام» نشریه کودک و نوجوان دانشگاه فردوسی مشهد به‌تازگی منتشر شده است.

اینجا چراغی روشن است، ادبیات نوجوان، بزرگ شدن در حوزه نظریه، ژانر به منزله بافت، فلسفه ادبیات کودک و نوجوان، ویژگی‌های اساسی رمان نوجوان، مقایسه نمونه‌های فرانسوی و فارسی بر اساس نقد بومگرا، گزارش کارگاه مربیگری بازی و شاهنامه از جمله مطالب این‌شماره از نشریه مذکور هستند.

بررسی آثار حمیدرضا شاه‌آبادی و فریبا کلهر هم از دیگر مطالب این‌مجله هستند.

این‌مجله با ۶۴ صفحه منتشر شده است.

تماشا

اسد حسین

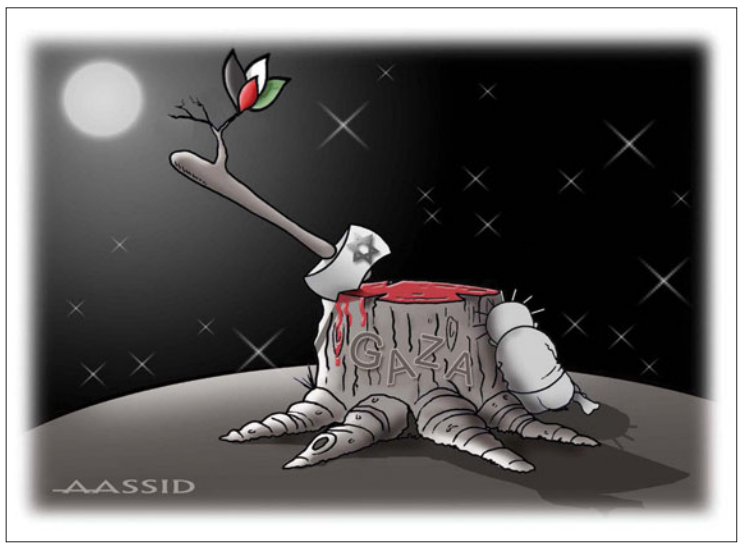

یادداشت

رضا داوودنژاد؛ قربانی بدن‌سالاری یا نفرت از بدن؟

زهرا علی‌اکبری

حواستان هست؟ حواستان هست تولید نفرت از بدن‌های ما چگونه قربانی می‌گیرد. زن و مرد ندارد. قربانی بدنش را دوست ندارد. حس می‌کند باید لاغرتر، زیباتر، قدبلندتر، کشیده‌تر و جوان‌تر باشد. همه چیز در الگویی قرار دارد که تبلیغات گسترده و زیرپوستی آن را تبدیل به ناخودآگاه جمعی ما کرده است.

حالا کلینیک‌های زیبایی چون قارچ در سراسر این شهرها می‌رویند و اگر کمبود دارو و اقلام اساسی برای نجات جان انسان‌ها به چشم می‌خورد کسی با کمبود ژل و بوتاکس و ... روبرو نیست.

مرحوم رضا داوودنژاد اولین قربانی بدن‌سالاری نبود. آخرینش نیز نخواهد بود. تنها تفاوت او با سایر قربانیان شهرت اوست. میل مفرط به لاغری؛ حالا چنین فاجعه‌ای را آفریده است.

ماجرا از کجا آغاز شد؟

خاطرم هست سال‌ها قبل در زمان اولین پیوند کبد رضا داوودنژاد صحبت از این بود که از کار افتادن کبد وی به مصرف قرص لاغری بازمی‌گردد. بعدها خودش در گفتگویی با رسانه‌ها این موضوع را تکذیب کرد و دلیل این اتفاق را بای‌پس روده اعلام کرد.او این عمل را عملی اشتباه خواند و توضیح داد به دلیل وسعت ناحیه عمل، کبد وی تحت فشار قرار گرفته و عوارض ناشی از این اتفاق نیز به درستی از سوی پزشکان تشخیص داده نشده است.

عوارضی چون بی‌حالی و بی‌اشتهایی که اتفاقا مورد تشویق خودش و پزشکان معالجش قرار می‌گرفته، در حقیقت زنگ‌های خطری بوده که کبد به صدا درآورده بود اما شنیده نشد. تنها تجویز در این دوره حیاتی نیز قرص ویتامین بود. در نهایت کبد او که در مدت زمانی کوتاه، ۹۰ کیلو وزن کم کرده بود از کار می‌افتد و او در سیزده سالی که پس از این اتفاق فرصت زیستن داشت با عوارض این لاغری غیراصولی دست و پنجه نرم کرد. کافی است فیلم‌های او را ببینید که چطور دربارهٔ بزرگی بدنش صحبت می‌کند. حتی در ویدئویی کوتاه دارد با یکی از فوتبالیست‌های مطرح. عرصه‌ی شوخی اما شوخی دربارهٔ بدن اوست. انگار متر و معیار مشخص است و بدنی که خارج از این متر و معیار قرار گیرد، می‌تواند محلی برای شوخی و خنده باشد. هدف این‌جا یافتن مقصر نیست، مقصر اصلی را همه می‌شناسند. مقصر اصلی مافیایی است که صنعت زیبایی را به محلی برای کسب درآمدهای هنگفت بدل کرده است. رضا داوودنژاد تنها کسی نیست که در اثر میل مفرط به لاغری جانش را از دست داد. خاطرم هست که مادر یکی از دوستانم در دهه‌ی سی زندگی؛ درست یک روز پس از عمل لاغری موسوم به ساکشن جان خود را از دست داد و نتیجه‌ی بررسی‌ها نشان می‌داد وی دچار آمبولی شده است .زنگ خطر از سال‌ها قبل به صدا درآمده اما در غیاب سیاست‌گذار دلسوز در عرصه‌ی بهداشت و درمان؛ موج تبلیغات برای بیزاری از بدن در کنار بدن‌سالاری مورد تبلیغ توفنده‌تر می‌شود. لازم نیست زیاد جستجو کنید. آبان ماه سال گذشته سه زن در جریان سه عمل جداگانه برای لاغری و زیبایی جانشان را از دست دادند اما کجاست آماری که نشان دهد هر ساله عمل‌های زیبایی و لاغری چه تعداد قربانی می‌گیرد؟در کشوری که «بدن» تبدیل به عرصه‌ی عمومی جدال سیاستگذاران با مردم شده و محدوده‌ی بدن هر روز بیشتر از دیروز شاهد صدور بخشنامه و دستور است، تبلیغات عمومی چنان بر عمل‌های زیبایی و لاغری استوار است که گویی هیچ مسئولیتی جز زیباتر شدن در این جامعه وجود ندارد . حالا به جای عبارت پزشک و بیمار شاهد همنشینی عبارت پزشک و زیباجو هستیم. نکته اینجاست که مغز متفکر صنعت زیبایی، حتی دست به ابداع واژه نیز زده است و زیباجو را به واژه‌ای جاافتاده در این عرصه بدل نموده.نتیجه‌ی تبلیغات جهنمی برای نفرت از بدن با هدف ساختن بهشتی غیرواقعی برای ان‌ها که از خود بیزارند در بهترین حالت شباهت عجیب آدم‌هایی است که صورت و بدن را عرصه‌ی تاخت و تاز پزشکان زیبایی کرده‌اند. در بدترین حالت نیز مرگ است که در می‌زند.اطرافتان را ببینید. چه تعداد گونه‌های برجسته، ابروهای کادر شده، لب‌های ژل خورده، موهای کاشته شده و بدن‌های نحیف تراشیده شده را می‌بینید؟ فاجعه اما آنجاست که طراحان لبخند و کامپوزیت دندان وقتی برای سرخاراندن ندارند اما آمارهای ارائه شده از سوی مرکز پژوهش‌های مجلس نشان می‌دهد هر ایرانی حداقل ۶ دندان پوسیده دارد؛ افراد ۳۰ تا ۴۰ ساله که در سن فعالیت اجتماعی هستند، ۱۲ تا ۱۳ دندانِ ازدست‌رفته دارند و در گروه سنی بالای ۶۵ سال نیز بیش از ۵۵ درصد افراد دیگر هیچ دندانی برایشان باقی نمانده.تراژدی تنها به این ماجرا ختم نمی‌شود. ما با تراژدی عمیق‌تری روبرو هستیم. غم‌انگیز ماجرا این‌جاست که بی‌سابقه‌ترین موج مهاجرت پزشکان متخصص و پرستاران کاربلد و کادر درمان در ایران شکل گرفته است. گروهی به دنبال تحقق رویاهایشان، جغرافیا را عوض می‌کنند و گروهی دیگر برای دستیابی به آرزوهایشان از حوزه‌ی تخصصی و کاری‌شان مهاجرت می‌کنند. شهریور ماه سال گذشته بود که مقدسی، رییس نظام پزشکی دامغان زبان به شکوه گشود و گفت متخصص قلبی را می‌شناسند که تزریق بوتاکس انجام می‌دهد؛ متخصص داخلی که کلینیک زیبایی زده و انبوه پزشکانی که از کار تخصصی‌شان فاصله گرفته و کار جانبی می‌کنند. او این اتفاق را ناشی از سیاستگذاری غلط وزارت بهداشت دانسته بود.حالا سیاست‌های اشتباه و میل مفرط به درآمدزایی از قبال تولید نفرت از بدن، دامان همه را گرفته است.اگر تا دیروز عمل بینی و گونه و پلک جوانسازی پوست و ... باب بود امروز افزایش شدید شمار عمل‌های بای‌پس معده و روده و پیکرتراشی و ... نشان از پیشروی دست‌اندرکاران این صنعت در محدوده‌ی بدن‌ها دارد.آماری مدون از میزان عمل‌های لاغری و زیبایی ندارم اما کافی است به مطب گمنام‌ترین پزشکان مراجعه‌ای داشته باشید تا با شمار کسانی مواجه شوید که قبل از شما برای انجام این عمل‌ها نوبت گرفته‌اند. اتفاقا این وظیفه‌ی اصلی سیاستگذار بهداشت و درمان در ایران است که با اعلام این آمار و انتشار شمار کسانی که در این مسیر جان شیرینشان را از دست می‌دهند، به جامعه بگوید در این مسیر چه خطراتی نهفته است. تردیدی نیست صدها زن و مرد به سرنوشت ناگوار رضا داوودنژاد مبتلا شده‌اند.

همان‌ها که راه میان‌بر را برای زیبایی و نه سلامتی برمی‌گزینند. حکایت تلخی است حکایت بدن‌های دوست نداشته شده. روایت رنجی که آدمیان از بدن‌های تحمل‌ناپذیر می‌برند. بدن‌ها هم عرصه میدان جنگ سیاستگذار است و هم عرصه تاخت و تاز مالکانشان. هر دو این بدن را برنمی‌تابند و تلاش در تغییر شکل آن دارند. مرگ نابهنگام رضا داوودنژاد بیش از پیش روشن کرد ما ابزاری جز بدن‌مان برای زندگی نداریم. باید همه با تمام توان‌مان از این جبهه عقب‌نشینی کنیم؛ برای نجات فردای همین جامعه.

| خبرآنلاین

یادمان

حبیب احمدزاده:
امروز سالگرد رفتنت است؛ رفیقم کیومرث

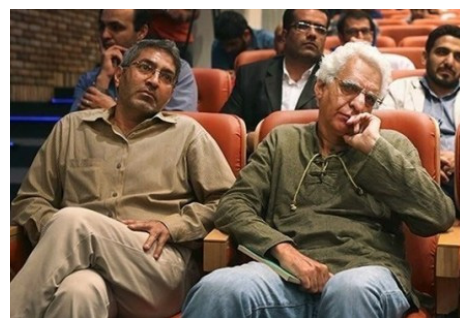

حبیب احمدزاده: جمله‌ای در فیلمت، اتوبوس شب هست از زبان یک بچه بسیجی (مهرداد صدیقیان) که دارد سی و نه اسیر دشمن را با تک اسلحه به عقب جبهه می‌برد به همراهی آن یک پیرمرد راننده عصبی مزاج (خسروشکیبایی) و این جملات عجیب و ماندگار فیلمت که حتی مطابق عکس بالا، بیلبورد بزرگ خیابانهای تهران هم شد

«.....جنگ که شد، بچه بودم، شانزده سالم بود، سه روز بعد بازهم شانزده سالم بود ولی دیگه بچه نبودم ....»

که در اصل داستان سی ونه و یک اسیر (از کتاب داستانهای شهر جنگی)که بر اساس ان فیلم را ساختی وجود نداشت.

موقع نگارش فیلمنامه و سفر به آبادان شبی این‌گونه برایت تعریفش کردم.

دقیقا روز قبل از ورود نیروهای بعثی به ذوالفقاری و پس از سقوط خونین خرمشهر بود که توپخانه دشمن بشدت محله ما را در مرکز شهر آبادان بمباران کرد که بر اثر آن تعدادی از زنان و دختران همسایه در کوچه های بغل شهید و مجروح شدند، از مسجد محله به خانه آمدم با آن سن کم پانزده، شانزده ساله ، برای خداحافظی با مادرو پدرم و بقیه خانواده که با آخرین وانت یکی از همسایه ها درصدد بیرون رفتن ناگزیری از شهر بودند هنوز یادم هست که یک دستم در جیب شلوار سربازی گشادم بود و دیگری به اسلحه برنویی که شاید با سرنیزه از قدم درازتر می‌شد و حتما بر لبم لبخند بود شاید می‌خندیدم که از شر هر لحظه استرس به فکر زیر آتش ماندن این آخرین بازماندگان خانواده هم با رفتن اینها به منطقه امن بیرون از آتش و جنگ خلاص می‌شوم.

دو خواهرم زودتر با زن عمویم رفته بودند و مادرم مانده بود و خاله و دختر عمویی که اصلا نمی‌خواستند شهر را حتی پس از سقوط خرمشهر رها کرده و بروند ولی دیگر چاره ای نبود و من از این چاره‌ای نبود خوشحال، همگی با چند همسایه جامانده دیگر در حال سوار شدن به پیکاب ابی از قبل گل مالی شده بودند تا با این استتار ساده حداقل در راه توسط نیروهای پیاده دشمن دیده نشوند ... مادرم قبل از سوار شدن به پشت وانت نگاهی به خانه مان کرده و سپس به من و گریه کرد.

از نگاهش می‌دانستم که یعنی تو هم بیا !

قدمی عقب رفتم که یعنی من نمیایم و میمانم، پدرم در وانت را بست و گفت پسرت مرده، می‌خواد بمونه.

مادرم دیگر هیچ نگفت و وانت رفت.

با لبخند به درون خانه رفتم، دیگر هیچکس نمانده بود جز اثاثیه، چشمانم چرخی زد، ناگهان اسلحه از دستانم رها شد و با دو زانو فرو افتادم و همین‌طور شروع کردم با صدای بلند به زار زدن و گریه کردن که تازه معنای تنهایی و بی‌کسی و رهاشدگی را در یک شهر محاصره شده می فهمیدم و شاید هم چون نمی فهمیدم چرا گریه می‌کردم آنقدر گریه کردم که فقط دیگر صدای هق هق ام در می‌آمد بی هیچ اشک و رطوبتی ... و بعد ناگهان همه چیز تمام شد....همانطور که ناگهانی آمد ناگهانی هم همه چیز رفت به دو چشمم دستی کشیده و خشکشان کردم، اسلحه ام را برداشتم و از خانه بیرون رفتم، برای همیشه، برای همه آن هشت سال جنگیدن و برنگشتن به آن حبیبی که جاگذاشته بودم.این را که برایت تعریف کردم.

شد همین جملاتی که خودت و از ذهنت نوشتی

«...جنگ که شد ، بچه بودم ، شانزده سالم بود ، سه روز بعد بازهم شانزده سالم بود ولی دیگه بچه نبودم...»

و بدتر برایت بگویم کیومرث جان

که شاید همین جملات را متاسفانه هزاران بچه مانند من، امروزه در غزه هم به کلامی ولی عربی با خود در واقعیت نجوا می‌کنند

درست مثل همان حبیب چهل سال پیش آن روز

چون حبیبت هم هنوز برنگشته به آن بچگی به جامانده‌اش در خانه پدری

همان‌طور که خودت هم برای همیشه برنمی‌گردی نزدمان.

بهر حال کیومرث جان روحت شاد، ای همیشه رفیقم.

ادبیات و کتاب

پیامی برای «روز جهانی کتاب کودک»

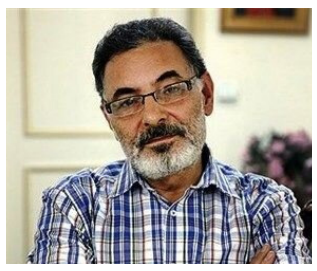

جعفر ابراهیمی (شاهد) در دیدار نوروزی اعضای انجمن نویسندگان کودک و نوجوان به مناسبت روز جهانی کتاب کودک (مصادف با ۲ آوریل، ۱۴ فروردین)، پیام این روز را رسما ارائه کرد.

به گزارش ایسنا این شاعر و نویسنده کودکان و نوجوانان، در متن این پیام با اشاره به دوره‌های مختلف سال‌های زندگی خود، بر اهمیت کتاب و کتاب‌خوانی تأکید کرد.

در متن این پیام آمده است:

«آیا نمی‌خواهید بگرید از اینکه هرگز کودک نبوده‌اید؟*

کودکی و نوجوانی

یادم می‌آید وقتی که بچه بودم، در کتاب فارسی چهارم دبستان، شعری از «جامی» بود که از شعرهای مشهور درباره کتاب و کتاب‌خوانی است:

انیس کنج تنهایی کتاب است
فروغ صبح دانایی کتاب است

در آن زمان من در روستا می‌زیستم. در روستایی که جز کتاب‌های درسی کتاب دیگری نبود. گاهی از خودم می‌پرسیدم این کتاب‌های درسی که هیچ جذابیتی برایم ندارند، چگونه می‌توانند انیس کنج تنهایی‌ام باشند؟!

سال بعد که برای ادامه تحصیل به تهران آمدم، گویی وارد جهان دیگری شدم. در این جهان تازه بود که با کتاب‌های غیردرسی - به‌خصوص کتاب‌های شعر و داستان - آشنا شدم و لذّت کتاب خواندن را تجربه کردم و آن‌گاه بود که دریافتم به راستی انیس کنج تنهایی کتاب است. بعد از آن شب و روزم با کتاب می‌گذشت؛ به گونه‌ای که نزدیکان و اطرافیانم نگران سلامتی‌ام شدند. من ولی همچنان می‌خواندم و می‌خواندم.

در خواندن کتاب‌ها انتخابی نداشتم. هر کتابی که به دستم می‌افتاد، می‌خواندم. کسی نبود که راهنمایم باشد و به من بگوید این کتاب را بخوان و آن کتاب را نخوان.

جوانی و میانسالی

زمانی که ما چند نفر شاعر و نویسنده - که تعدادمان بسیار اندک بود - در اواخر دهه ۵۰ و اوایل دهه ۶۰ وارد عرصه ادبیات کودک و نوجوان شدیم، همه تلاشمان این بود که بتوانیم با نوشتن و سرودن برای کودکان و نوجوانان، رؤیاهای آن‌ها را رنگین کنیم و کاری کنیم که کودکان به طور طبیعی کودکی کنند و به طور طبیعی به نوجوانی برسند؛ و با بالا رفتن سنّشان کودک درونشان را هم با خودشان به آینده ببرند؛ به زمان جوانی و میان‌سالی و حتی پیری...

ما نویسندگان و شاعران کودک و نوجوان، در آن زمان نه استادی داشتیم و نه کتاب‌هایی در اختیارمان بود که در شناخت دنیای کودکان و اصول ادبیات کودک و نوجوان راهنمایمان باشند. ما با اعتماد به نفس و با تجربه‌هایی که از کودکی اندوخته بودیم، در کنار هم و با آزمون و خطا توانستیم کارهایی بکنیم که تصویرگران نیز به یاری‌مان بیایند.ما این مسیر دشوار و سنگلاخی را عاشقانه طی کردیم و کم‌کم جوانانی تازه‌نفس به جمع اندک ما پیوستند و ما در کنار آن‌ها توان بیشتری یافتیم و پیش رفتیم.حال به جایگاهی رسیده‌ایم که تعداد شاعران و نویسندگان و تصویرگران صدها برابر شده است. ناشران بسیاری به طور تخصصی برای چاپ و نشر کتاب کودک و نوجوان پا به عرصه وجود نهاده‌اند. هر سال در دانشگاه‌ها، پایان‌نامه‌های زیادی درباره ادبیات کودک و نوجوان نوشته می‌شود و این نشان از رشد کیفی و کمّی ادبیات کودک و نوجوان در ایران دارد.

پیری و خانه‌نشینی

در دهه‌های ۶۰ تا ۸۰، استقبال مخاطبان از آثار نویسندگان و شاعران، ما را دلگرم‌تر می‌کرد و تیراژ کتاب‌ها روز به روز بالا و بالاتر می‌رفت؛ اما بعد از پایان سال‌های آخر دهه ۸۰، تیراژ کتاب‌ها به تدریج کمتر و کمتر شد و علاقه مخاطبان به کتاب نیز سیر نزولی پیدا کرد؛ و این نه به دلیل کم‌کاری ناشران و نویسندگان و شاعران و تصویرگران، که بیشتر به دلیل عملکرد نادرست مسئولان کشور و بی‌توجهی آن‌ها به فرهنگ و ادبیات و هنر بود.فسادهای اقتصادی و بی‌عدالتی‌های اجتماعی و بسیاری نابسامانی‌های دیگر باعث شد تا مردم به تدریج از کتاب و کتاب‌خوانی دور شوند و ارزش کتاب‌خوانی مثل برخی ارزش‌های دیگر اجتماعی در ایران کم‌رنگ‌تر و کم‌رنگ‌تر شود.

حال رسیده‌ایم به وضعیت اسفبار امروز. از تیراژ حداکثر ۳۰هزار و حداقل ۵هزار، رسیده‌ایم به تیراژ حداکثر ۲هزار و حداقل ۵۰۰ نسخه و گاه ۱۰۰ نسخه!

و این دردی است که مرا در سال‌های اخیر بسیار آزرده‌خاطر و رنجور کرده است.

آرزو می‌کنم که خداوند یاری‌مان کند تا بتوانیم دوباره کتاب را به خانه‌ها ببریم.

* هرمان هسه و شادمانی‌های کوچک (بخش پایانی یک شعر)

کیوسک

چهارمین شماره مجله «هیچ یک» درباره مظفرالدین‌شاه منتشر شد

چهارمین شماره مجله «هیچ‌یک» با موضوع ابعاد مختلف زندگی مظفرالدین‌شاه منتشر شد و روی پیشخان مطبوعات آمد.

به گزارش خبرگزاری مهر، چهارمین شماره مجله «هیچ‌یک» با موضوع ابعاد مختلف زندگی مظفرالدین‌شاه به‌تازگی منتشر شده و روی پیشخان مطبوعات آمده است.

مجله «هیچ‌یک» مجله‌ای پژوهشی درباره فرهنگ و هنر است و به‌صورت پادکست تصویری منتشر می‌شود. این مجله در چهارمین شماره خود با حضور بهزاد فراهانی کارگردان، صداپیشه و بازیگر سینما و تئاتر به بازسازی تصاویری از مظفرالدین‌شاه قاجار پرداخته و پرتره بازسازی شده‌ای از این شخصیت را روی جلد خود برده است.

نشریه مورد اشاره، یک مجله پژوهشی فرهنگ، هنر و سبک زیست است که تلاش می‌کند با بازسازی یک چهره خاص یا لحظه تاریخی جریانِ فرهنگی بسازد.

به گفته دست‌اندرکاران انتشار این‌مجله، این پادکست تصویری همزمان برای ناشنوایان نیز قابل استفاده است.
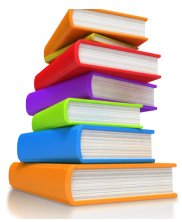
انتشارات شروع
چاپ کتاب های شما از یک نسخه
تا صد هزار نسخه
صفحه آرایی و طراحی کتاب،
مجله و نشریات، بروشور و ...
پذیرفته می شود
۰۹۳۹۱۸۹۹۸۷۱